عوامل بینش صحیح جامعه علمی در آیات و روایات

الهه عرب زاده[1]
سیدعلیرضا صدر حسینی[2]
سیدحمیدرضا میرعظیمی[3]

چکیده

دستاوردهای جامعه علمی که بر شیوه های اندیشیدن و زیستن ما تأثیر دارد، متأثّر از نگرش آن است. نگرش و یا بینش به معنای ورود به میدان معرفت با اتّکا به نوعی چهارچوب از پیش تعیین شده است. اولین رکن هر عمل معرفت است و چون نفس آدمی بطور طبیعی به قوای جسمی گرایش دارد، حفظ اعتدال آن در گروِ ملازمت عقل با چهار چوب آموزه های وحیانی است. چنین عقلی همه علوم بشری با محوریت توحید را که از دیگر عوامل نگرش صحیح است، ثمر می دهد. عمل به چنین اعتقاد و بینشی، با ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، تحت عنوان تقوای الهی تحقق می یابد.

کلید واژه ها: نفس، عقل، علم، آموزه های وحیانی، تقوا

---

۱ – دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور e14arabzadeh@gmail.com
۲ – استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران sadr33@gmail.com
۳ – استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران Hmirazimi@ut.ac.ir
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۸/۱۵

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

مقدمه

قرآن کریم اساس زیست و حیات فردی و اجتماعی انسان را مبتنی بر شناخت و آگاهی او قرار داده و تقلید را جز در برخی از فروعات –که مبتنی بر تحقیق و شناخت است، نفی می‌کند و او را موظف می کند که در جمیع شئون ارتباطات خود – چه ارتباطی که با نفس خود دارد و چه ارتباطات دیگر- بر اساس آگاهی و شناخت قدم بردارد؛ چرا که کار شناخت و معرفت، تمیز حق از باطل است.

امّا در این شناخت و آگاهی، نوع نگرش افراد جامعه به ویزه جامعه علمی از همهٔ جوانب تأثیر بی بدیلی دارد. زیرا فراگیران علم در کنار کارکردها و نوآوریهای علمی می توانند شیوه های اندیشیدن و زیستن افراد را در جامعه تغییر دهند. نگرش و یا بینش هر فرد علمی بدان معناست که وی با اتکا به نوعی چهارچوب از پیش تعیین شده وارد میدان معرفت می شود و این نوع معرفت و شناخت باعث ایجاد روحیه ابتکار، استمرار علمی و نحوهٔ مسئولیت پذیری او می گردد. قدر یقین دانش مرز نمی شناسد و فناوری نیز به سرعت منتقل می شود. این دو بی طرف نیستند و در عین حال جهان بینی ها، ارزش ها و الگو های خاص را با خود وارد می کنند. اگر اعضای این جامعه در نگرش خردباوری صریح انسان مدارانه که محصول تمدن و فرهنگ اروپایی است، به تحصیل علوم و پژوهش بپردازند، در چنین فضایی فعالیتهایشان بر اساس معرفت دنیوی و حیات دنیوی شکل می گیرد:

«**الّذِینَ اتّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرّتْهُمُ الْحَیاةُ الدّنْیا فَالْیوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یوْمِهِمْ هذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یجْحَدُونَ**»(الاعراف،۵۱)« **قُلْ هَلْ نُنَبّئُکُمْ بِالأَخْسَرِینَ أَعْمالاً * الّذِینَ ضَلّ سَعْیهُمْ فِی الْحَیاةِ الدّنْیا وَهُمْ یحْسَبُونَ أَنّهُمْ یحْسِنُونَ صُنْعاً**»(الکهف،۱۰۴و۱۰۳) و در جریان کشف و تبیین رفتارهای طبیعت، رفته رفته نقشی برای معارف و مفاهیم الهی قائل نیست. چنین بینشی سر انجامی جز بیراهه رفتن ندارد که نه تنها رشد و رفاهی را ثمر نمی دهد؛ بلکه عواقب مهلکی به دنبال دارد و جز فساد و ویرانی انتظار دیگری نمی رود: «**وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّا فَانْظُرْ کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ** » (النمل،۱۴)

کارکردهای جامعه علمی زمانی مفید و ارزشمند است و به نتیجهٔ مطلوب می رسد که هر قدمی که افراد آن در مسیر آموزش و پژوهش بر می دارند، قدم دیگر را در جهت کسب مکارم اخلاقی بردارند و این اصل در پرتو ارتقاء بینش و نگرش صحیح تحقق می یابد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

نکته حائز اهمیت درک بینش صحیح (بینش توحیدی) است؛ چراکه فطرت وجـودی انسـان، الهی و توحیدی و خاص اوست، با مسیری معین و غایتی مشخص: «**وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ**» (الاعراف/ ۱۷۲) کـه قلـب و جان آدمی با آن آشنایی دیرینـه دارد : «**الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**» (الرعد، ۲۸) و انسان را به هدایت عالی سوق می دهـد: « **... وَ مَنْ يؤْمِنْ بِاللَّهِ يهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ**» (التغابن،۱۱)

او دارای دو ساحت جسمانی- کـه بـا وسـاطت و اسـباب منطبـق بـر زمـان و مکـان، خلـق خداست- و روحانی- که بـدون دخالـت هرگونـه اسـباب مـادی و ظـروف زمـانی و مکـانی، امـر خداست – اسـت.« **فَإِذا سَوَّيتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ** » (الحجر،۲۹)

خَلق اولیه او چکیده ای از گِل و خَلق آخر او متفـاوت از مراحـل قبـل و مسـتفیض از خیر کثیر الهی است.«**ثُمَّ سَوّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ**»

انسانِ صاحب فطرت و عقل، دارای هویتی فراتر از عالم مـاده اسـت و کیفیـت حیـاتش وابسـته بـه حاکمیت عقل اوست. رفتارها و کردارها ، تجلّی محتوا و کیفیت ابعاد ادراکی و فطری انسان است که وقتی به صورت ارادی و بر اساس عقیده و اخلاق و در چهارچوب فطرت سلیم اجرا شود، عمل صالح است[1]. او دارای سرشتی نیک ، الهی و ملهم خیر و شر است: «**فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها**» (الشمس،۸)

و می تواند دارای قلبی سلیم: «**يوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**» (الشعراء، ۸۹ – ۸۸) و یا قلبی مریض: «**وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ**» (التوبه،۱۲۵) باشد.

۱- در قرآن کریم از کلیهٔ رفتارهای انسانی صحیح و مقبول (چه رفتارها و لذایـذ دنیـوی و مـادی و چـه رفتارهـا و لذایـذ معنـوی و اخروی)، به عنوان عمل صالح یاد شده و مکرر ایمان و عمل صالح به صـورت لازم و ملـزوم هـم آمـده اسـت. آیـاتی همچـون (آل عمران،۱۵۷) ، (النساء،۱۲۲) ، (المائده،۹) بیانگر این مطلب است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

البته رشد و تعالی انسان به عنوان مطلوب ذاتی او نیازمند شناخت مفاهیم مبانی انسان شناختی است و «ارتباط بینش توحیدی با مفاهیم مبانی انسان شناختی، ارتباطی اشراقی و همچون ارتباط نور و شعاعهای آن، حکایتگر ارتباط مفهوم کانونی با سایر مفاهیم پیرامونی و جلوهٔ همان مفهوم کانونی(یعنی توحید) است» (باقری،۴۳).

در این راستا عواملی همچون شناخت، کنترل و تهذیب نفس، تعقّل، ملازمت عقل وعلم وحیانی، تقوا و ایمان اصول و ارکانی نیر قابل انکاراست.

شناخت، کنترل و تهذیب نفس

نفس عامل ادراك و علم حصولی و نیز عامل اراده و خواهش و عواطف در مراتب مختلف است که به دلیل انواع کُنش و کششها می تواند سایر ابعاد رشد انسانی مانند قلب، عقل و فطرت را تحت تأثیر قرار دهد. هر چند نفس از حیث ذات واحد است ولی دو جنبه دارد: نفس غیر متعقّل و نفس متعقّل (نفس ناطقه).

جنبهٔ غیر متعقّل نفس نیز دو بُعد دارد: نفس نباتی که هیچ وجه اشتراکی با جنبه عقلانی ندارد و قوه شهوی یا بطور کلی قوه غریزی که به نحوی با مبدأ عقلی ارتباط دارد، فرمان عقل را می شنود و از او پیروی می کند و به نحوی مساهم فرداست (ارسطاطالیس، ۸۵ و ۸۴).

جنبهٔ متعقّل و یا نفس انسانی که قوهٔ نطق و واجد اندیشه است، تصورات و تصدیقات کلی را می فهمد. استنباط آراء می کند و افعال فکری و حدسی را انجام می دهد و در زمان های مختلف بر اساس موقعیت ها، حالات و شئوون متفاوتی می یابد؛ زیرا استعداد ترقّی و تکامل و نیزسقوط و کنترل را دارد و در مراتب رشد متعددی از مسوّمه و ملهمه«**وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها**» (الشمس،۸ و۷) تا امّاره: «**وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنّ النّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّی إِنّ رَبّی غَفُورٌ رَحِیمٌ**» (یوسف،۵۳)، لوّامه: «**وَ لا أُقْسِمُ بِالنّفْسِ اللّوّامَةِ**» (القیامت،۲) و درنهایت مطمئنّه، راضیه و مرضیه: «**یا أَیتُهَا النّفْسُ الْمُطْمَئِنّةُ * ارْجِعِی إِلی رَبّكِ راضِیةً مَرْضِیةً**» (الفجر،۲۷ و ۲۸) ظاهر می شود.

بنابراین نفس آدمی عامل کارکردهای متعددی در ادراك و شناخت، امور عاطفی و انگیزشی، امور رفتاری و اکتسابی، امور اخلاقی، معنوی و دینی است؛ ولی چون بطور طبیعی گرایش به بدیها

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

و انگیزه های شهوی دارد و همواره با فرمان به بدی، به واسطه خطوات شیطان و وسوسه های او، زشتی ها را می آراید: «**...إِنّ النّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسّوءِ ...**» (یوسف،۵۳)

بدین ترتیب هر نوع تمایلی به منزله بیراهه رفتن از مسیر حقیقت و سقوط در رذایل است. پس باید همواره آن را مورد محاسبه و کنترل قرار داد: «**فَحاسِب نَفسَکَ لِنَفسِکَ فَاِنَّ غَیرَها مِن الانفُسَ لَها حَسیبٌ غَیرَک**» (سیدرضی،خطبه ۲۲۲).

این امر در واقع فرد را از غفلت می رهاند و شناخت فرد را از خودش بیشتر می کند. در اصطلاح روانشناسی شناختی را که هرفرد از خود پیدا می کند، به «خودآگاهی» تعبیر می شود، فرایندی که شامل شناخت ها، باورها و نیز آگاهی از احساسات و عواطف است.(دانیل کلمن، ۷۷). هر فرد با محاسبه نفس علاوه بر آنکه اعمال ظاهری خود را مورد سنجش قرار می دهد، بینش و افکار و باورهاو همچنین عواطف خود را ارزیابی می کند.

امام علی(علیه السلام) سعادت دنیا و آخرت را در گرو شناخت نفس دانسته و می فرماید: «کسی که بر معرفت نفس ظفر آید به بزرگترین فوز نائل شده است»(تمیمی الآمدی، ۱۷۲).

حضرت کنترل نفس را تا حد ریاضت بر خود لازم می دانند ولی درباره دیگران به ریاضت نفس توصیه نمی کنند، چون اغلب توانایی آن را ندارند، امّا از آنان می خواهد با تقوا و تلاش درکسب رضوان الهی و پاکدامنی و درستی، امام خود را یاری نمایند:

«**اَلا وَ اِنَّکُم لا تَقدِرونَ عَلی ذلِک وَ لکِن اَعینونی بِوَرَعٍ وَ اجتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سُدادٍ**»(سیدرضی،نامه ۴۵).

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «ای بندگان خدا محبوب ترین بنده نزد خدا بنده ای است که خداوند او را در پیکار با نفس یاری داده...جامه شهوات را از دل بر کند... خود را با عدالت ملازم ساخته و نخستین عدالتش آن است که هوا و هوس را از خود دور کند.: (خطبه ۸۷)؛ ولی در عین حال مدارا و مراعات نفس را در امور حلال و مباح لازم می دانند و می فرماید: «نفس خویش را در کار عبادت فریب ده (تا حدی تمایلاتش را بر آور تا چون کودکی رام و آرام شود) و با او مدارا کن و بر او سخت مگیر و هنگامی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش در آور، مگر عبادتی که بر تو واجب است که به ناچار باید در زمان معین آن را به جای آوری» (همانجا، نامه ۶۹).

به هر حال اگر چه نفس کنش های شناختی و ارادی و عملی دارد، امّا بیش از همه نماینده تمایلات و رفع نیاز های جسمی و جنسی است. از این رو باید در حد اعتدال مهار و کنترل شود تا مجال و قدرتی برای پرورش سایر ابعاد انسان باقی بماند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

اگر نگرش و بینش اعضای جامعه علمی که متأثّر از احوال درون آنهاست، متمایل به قوای غریزی شود، درست بینی شان دچار خلل می شود و این امر نه تنها مانع تهذیب عملی آنان می شود؛ بلکه مانع تصویب علمی اشان شده و دانششان را نیز تباه و فاسد می کند.

تعقّل

عقل در لغت به معنای«منع و توقّف» آمده است و از آن جهت که مانع و بازدارنده فرد از قول و فعل مذموم است، عقل نامیده شده است (ابن فارس،ذیل عقل).

این واژه در اصطلاح فلاسفه دو کاربرد دارد:

الف- عقل ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده است[1] و اساس و پایه عالم مجردات و ماورای طبیعت و به معنای صادر اوّل (اوّل ما خلق الله) می باشد که با این اطلاق در برابر نفس قرار می گیرد.

ب- گاهی هم فلاسفه عقل را همان نفس آدمی تعریف می کنند که در مراتب مختلف و به نام های عقل بالقوّه، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد خوانده می شود.

علامه طباطبایی در تبیین کاربرد عقل در آیات و روایات می فرماید: «عقل در لغت به معنای بستن و گره زدن است. به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته، عقل نامیده اند. همچنین مدرکات آدمی و آن قوه ای را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد، عقل نامیده اند.

در مقابل این عقل، جنون و سفاهت و حماقت و جهل قرار دارد که کمبود نیروی عقل است. این کمبود به اعتباری جنون، به اعتبار دیگرسفاهت ، به اعتبار سوم حماقت و به اعتبار چهارم جهل نامیده می شود.»

ایشان عقل را وسیله درك حقایق معارف حاصل از سلامت فطرت و هموار کننده انجام عمل صالح معرفی کرده اند؛ ولی اگر قوای غریزی بر آن غلبه کند، دیگر توان درك حقیقت را ندارد و انسان از مرز اعتدال در ورطه افراط و یا تفریط سقوط می کند.

بنابراین مراد قرآن کریم که در بسیاری از آیات شریفه دعوت به تعقل نموده است، ادراك توأم با سلامت فطرت است نه ادراك تحت سلطه غرایز و امیال نفسانی. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲/ ۳۷۱ - ۳۷۶).

---

۱ - در مقابل نفس که ذاتاً مجرد ولی در برابر فعل به ماده تعلق دارد(طباطبایی، ۳۵۳)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عقل را وسیله ای معرفی می کند کـه جهـل را بـه بنـد مـی کشاند، به گونه ای که اگر فرد تعقّل نکند، سرگردان و حیران می شود (حر عاملی، ۱/ ۱۲۰). و مـی فرماید: «عقل موجودی است که خداوند آن را از نور مخزون و مکنون علـم خـویش آفریـد، علـم مخصوصی که حقیقت و نفس این عقل قرار داده و فهم، زهد، حیـا، حکمـت، رأفـت و رحمـت از اعضای آن خوانده شده است و با ده چیز آن را تقویت نمود: یقین، ایمان، صدق، آرامش، اخلاص، مدارا، بخشش، قناعت، تسلیم و شکر (در برابر خالق یکتا).» (همانجا،۱۱۹)

انسان به واسطه نور هدایت آموزه های وحیانی و تقوا: «**أَيْنَ اَلْعُقُولُ اَلْمُسْتَصْبِحَهُ بِمَصَابِيحِ اَلْهُدَى وَ اَلْأَبْصَارُ اَللاّمِحَهُ إِلَى مَنَارِ اَلتّقْوَى**» (خطبه ۱۴۴) ، پرهیز از خـود رأیی و مشاورهٔ با دیگران: «**مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِـي عُقُولِهَـا**» (حکمت۱۶۱)، کم گویی و سخن گفتن بـه هنگـام ضـرورت: «**إِذَا تَـمَّ الْعَقْـلُ نَقَصَ الْكَلَامُ** » (حکمت،۷۱)، حلم و بردباری بـه ویـژه در برابـر جـاهلان: «**أَوَّلُ عِـوَضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ**» (حکمت ۲۰۶)، عقل را تقویـت می کند و به ومراتبی از سعهٔ صـدر آراسـته مـی شـود کـه در آن صـورت بـه عنـوان عاقـل خردورز هر چیزی را در جای خود می نهد: « **وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ هُوَ الَّذِي يضَعُ الشَّيءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَـدْ فَعَلْـتُ**» (حکمـت ۲۳۵) و راه های گمراهی را از رستگاری باز می شناسد: «**كَفَاكَ مِنْ عَقْلِـكَ مَـا أَوْضَـحَ لَـكَ سُـبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ**» (حکمت ۴۲۱)

در مقابل با حبّ دنیا و حیات دنیوی: «وَ الدُّنْيا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَـاهِرَةُ الْغُـرُورِ» (خطبـه ۸۹) ، «إِنَّمَا الدُّنْيا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى» (خطبه۱۳۳) به رذایلی همچون خودپسندی: «وَأَوْحَشَ الْوَحْشَـهِ الْعُجْبُ» (حکمت ۳۸) ، خود رأیی: «مَنِ اِسْتَبَدّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ...» (حکمـت ۱۶۱)، ، اسـارت در هوا و هوس: «قَدْ دَعَاهُ اَلْهَوَى فَأَجَابَهُ وَ قَادَهُ اَلضَّلاَلُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لاَغِطـاً وَ ضَـلَّ خَابِطـاً» (نامـه ۷)، خشم و تنـد خـویی: «إِيَّـاكَ وَالْغَضَـبَ فَإِنَّـهُ طَيْـرَةٌ مِـنَ الشَّـيْطَانِ» (نامـه۷۶) ، پیـروی از ظـن و گمان(الحجرات،۱۲)، تقلید بدون علم (البقره، ۱۷۰ و الاحزاب،۶۷) و ... خو مـی گیـرد کـه که موجب صدمه و تقلیل ظرفیت عقل می شود که در آن صورت قوای جسمی (بَهیمـی و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

سبُعی) خود را بر قوّه عاقله اش مسلّط نموده و چه بسا مصداق «**أولئک کالانعام بل هم أضلّ**» گردد: «**لَهُمْ قُلُوبٌ لا یفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْینٌ لا یبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ**» (الاعراف،۱۷۹)

امام کاظم (علیه السلام) برای نجات از زخرف دنیا وبهره مندی از عقل و تقویت آن، بکارگیری ابزاری را ضروری و اجتناب ناپذیر می دانند . ایشان در بخشی از کلام خود به هشام این امر را در قالب استعاره با لطافتی دقیق تبیین فرموده است: «یَا هشامُ! إنَّ لقمانَ قَالَ لِابنهِ ... یا بُنَیّ إنّ الدّنیا بَحرٌ عَمیقٌ، قَد غَرِقَ فِیهَا عالَمٌ کَثیرٌ، فَلتَکُن سَفینَتُکَ فیهَا تَقوَی اللّه وَ حَشوُهَا الإیمانَ، وَ شِراعُهَا التَّوَکُّل، وَ قَیِّمُهَا العَقل، وَ دَلیلُهَا العِلم، وَ سُکَّانُهَا الصَّبر.» (کلینی، ۱/ ۱۶) یعنی: ای هشام! لقمان به پسرش گفت: ... پسرکم به راستی که دنیا دریایی است ژرف که عالمی بسیار در آن غرق گشته اند. پس باید کشتی (نجات) تو در آن ، پروا از خدا ، توشهٔ آن ایمان ، بادبانش توکّل ، ناخدایش عقل ، راهنمایش علم و سکّان آن صبر باشد.

این سخن حکیمانه لقمان به نقل از امام کاظم (علیه السلام) ، به خوبی امتیاز برجستهٔ تعقّل و رابطه عقل را با دیگر حقایق مورد نیاز انسان برای حفظ خود از دریای متلاطم ژرف دنیا می نمایاند:

– برای حفظ خود از دریای پر تلاطم دنیا و نجات از هلاکت، باید سوار کشتی شد. این کشتی چیزی جز " تقوی " نیست؛ چرا که شالوده و اساس حیات هر فرد تقواست. اگر عقل و علم و معرفت باشد ولی تقوا نباشد، غرق شدن حتمی است.

برای آنکه کشتی به ساحل نجات برسد، به آذوقه ایمان نیاز داریم.

این کشتی را توکّل پیش می برد که به بادبان آن مانندش ساخته اند و باید به آن مجهّز باشد.

آنکه کشتی را در مسیر درست هدایت می کند و می راند، عقل آدمی است.

ناخدای کشتی هم به راهنما نیاز دارد، که آن راهنما چیزی جز علم نیست. علم، راهنما و مؤیّد عقل درطول مسیر سعادت است.

صبر، به سکّان کشتی تشبیه شده؛ زیرا در تلاطمات زندگی، سکون و آرامش آدمی را فراهم می کند.(مجلسی، ۱/ ۵۶)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

علم

علم به عنوان یک حقیقت دارای مبنای ارزشی؛ بلکه از بزرگترین ارزشهاست. در واقع حضرت آدم (علیه السلام) به واسطه علم به اسماء، به مقام شامخ خلیفهٔ الهی و مسجود ملائکه دست یافت (البقره، ۳۲ - ۳۴). از میان بندگان خدای تعالی نیز فقط علماء به مقام خشوع و خضوع الهی دست می یابند: «**إِنّما یخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ**» (الفاطر،۲۸). این نکات نشانگر جایگاه رفیع علم است.

الف- مفهوم علم

در تفکر اسلامی علم پرتوی از نور الهی است که بر دل انسانها می تابد و با اوصافی والا همچون خیر کثیر و منشأ همه خیرها، گنج و سرمایه، راهنما، مایهٔ بزرگی و عزت و جمال و شرافت و برتری و توانمندی در مقابل دشمنان، مایهٔ هدایت و سعادت، گمشدهٔ مؤمن ستوده شده است. (طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۹) از این رو علم خدا محور است و غایت و منزلت خدایی دارد.

امام خمینی(قدس سره) در تبیین علم آورده است: «تمام علوم، چه علم طبیعی باشد و چه علوم غیر طبیعی... مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند ؛ یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در او ببیند، ماده را که می بیند، خدا را در او ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در او ببیند، آنکه اسلام برای او آمده است برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به اولوهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی و از دانشگاهها هم این معنی مطلوب است نه اینکه خود طب را، البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد؛ لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است، تمام اینها باید برگردد به آن جهت اولوهیت» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷).

علم به این مفهوم شامل همهٔ انواع معرفت بشری است که وجه مشترك همه آنها محوریت توحید است و عقلی که زاینده چنین علمی است، خاستگاه و کارکردی هم تراز پیامبران در درون انسانها می یابد (پارسا نیا، ۱۳۷۸).

علم خدا محور برای اینکه بتواند کارکرد اصلی خود را داشته باشد، باید با وارستگی درونی انسان همراه شود. این نکته بصورت آشکار و به تکرار در منابع دینی مورد تأکید قرار گرفته است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

تجربه تمدن اسلامی نیز نشان می دهد که اصلی ترین دستاورد نهـاد هـای علمـی متعـدد در اسلام، به ویژه مساجد و مدارس، تربیت عالمانی بوده است که در هر رشـتهٔ علمـی کـه بـوده انـد همراه با برطرف کردن نیازهای مختلف فکری و کاربردی جامعه، با خشیت و خشوع جهان هسـتی را آیینهٔ تجلی حضرت حق می دانسته اند. (نصر، ۱۳۵۰).

آموزش عالی به عنوان مصداق بارز جامعه علمـی بـرای درك رسـالت خـود، بایـد بـه تلقـی جدیدی از مفهوم علم تمایل نشان دهد. نگاه سده های أخیر به چیستی علـم، ناکارآمـدی خـود را نشان داده است. اندیشمندان نیز در کنار نقد جدی آن، به جایگزین کـردن تعریفـی جدیـد از علـم گرایش دارند که اولاً همه شاخه های معرفت بشری را در برگیرد؛ ثانیـاً نقـش هنجارهـای اخلاقـی، اجتماعی و فرهنگـی را در تولیـد علـم نادیـده نگیـرد و ثالثـاً نقـش تعیـین کننـده مبـانی مـاورایی (متافیزیکی) را مورد توجه قرار دهد.

بر این اساس به نظر می رسد مهم ترین و نخستین گام آموزش عالی برای درك رسالت خـود، باز اندیشی در هویت الهی علم به عنوان آینهٔ ذات حق و گرایش به پذیرش آن است؛ آنگونـه کـه در مقطعی بزرگ از تمدن بشری، عالمان چنین نگاهی به علم داشته اند.

ب- اقسام علم

از منظر آموزه های دین اسلام، انسان با ایمان، صاحب منزلت است؛ لیکن مرتبهٔ مؤمن عـالم برتر است بر طبق:

«**يَرْفَعِ اللّهُ الّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجات**»(المجادله،۱۱).

پیامبر اکرم (ص) از خـدای علـیم، مزیـد علـم را درخواسـت نمـود: «**وَقُل رّبِّ زِدْنِـی عِلْمًا**»(طه،۱۱۴).

و همه جوامع بشری که به ایشان ارج می نهند، مأمور به أسوه قـرار دادن آن حضـرت هسـتند طبق فرموده:

«**لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**» (الاحزاب،۲۱).

نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) در باب علم می فرماید: «إِنّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَـة:آیـةٌ مُحْكَمَـةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنّ فَهُوَ فَضْل» (کلینی،۱/ ۳۸ و۳۷).

در تبیین کلام حضرت ، شرح چند نکته لازم است:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

۱- علم در معانی مختلفی بکار می رود:

الف- بـه معنـی قطـع و یقـین؛ ماننـد «**مَـا لَهُـمْ بِـذَلِكَ مِـنْ عِلْـمٍ إِنْ هُـمْ إِلا يَظُنُّـونَ**»(الجاثیه،۲۴)؛ یعنی آن به این سخن یقـین ندارنـد وجـز از روی حـدس و گمـان نمـی گویند.

ب- به معنی مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی؛ مانند «**هَلْ يسْتَوِي الّذِينَ يعْلَمُونَ وَالّذِينَ لَا يعْلَمُونَ**» (الزمر،۹)

آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانندگان یکسانند؟

ج- به معنی دانستن قواعد و کلیاتی که بر مصادیق و جزئیاتشان تطبیق کند، چنانچـه گوینـد: علم منطق، ریاضی، فلسفه، فقه.

حـدیث پیـامبر (صـلی اللـه علیـه و آلـه) در تعریـف علـم بـا معنـی دوم و سـوم مناسـبت دارد(همانجا).

۲- علم از جهات گوناگون چند قسم دارد. مانند:

الف- علم بر دو قسم است: علم شهود و علم غیب. (همانجا)

ب- علم دو گونه است: فطری و شنیدنی اگر علم فطری نباشد، علـم شـنیدنی سـودی نمـی بخشد:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلاَ يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يكُنِ الْمَطْبُوعُ» (سیدرضی،حکمت ۳۳۸)

در این نوع تقسیم مقصود أمیرالمؤمنین (علیه السلام) از علم مطبـوع، عقـل بالملکـه اسـت؛ یعنی استعداد رسیدن به علم اکتسابی از طریق علوم بدیهی و ضروری و مراد ایشان از علم مسموع، علم اکتسابی علماء است(بحرانی، ۵/ ۴۰۸).

ج- علم بر چهار قسم است: اول اینکه پروردگار خود را بشناسی. دوم ، بدانی چه مصـالحی در ساختن تو بکار برده (به خلقت موزون و حکیمانه ات و نعمت عقل و حـواس و ارسـال رسـل و انزال کتب پی ببری). سوم ، بدانی او از توجه خواسته است و چهارم اینکه بدانی چـه چیـز تـو را از دینت خارج می کند. (گناهان و موجبات شرك و ارتداد را بشناسی). (کلینی،۱/ ۶۴ و ۶۳)

د- قسم دیگر حدیث مذکور پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) است که علـم سـودمند را سـه بخش نموده اند و غیر از آن را فضل معرّفی می کنند:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

– آیه محکمه به اصول عقاید اشاره دارد؛ زیرا براهین آن آیات محکمات جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلایل مبدأ و معاد به لفظ«آیه و آیات» بسیار آمده است.

– فریضه عادله اشاره به علم اخلاق دارد که خوبش از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است[۱]. بر انسان واجب است که لشکر عقل را داشته باشد و از لشکر جهل اجتناب ورزد و در این میان اعتدال آن کنایه از حد وسط بین افراط و تفریط و رعایت عدالت است. در فرهنگ اسلام اخلاق متکی بر اصول عقاید(اعتقادی و بینشی)، پشتوانه اصول اخلاقی و ضامن اجرای اصول انسانی است.

– سنة قائمه نیز اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد. سه نشأة انسانیت با این سه علم مطابق است. یعنی علم اصول عقاید برای عقل انسان، علم اخلاق برای جان، و دانش و علم به حلال و حرام نیز جهت تضمین سلامت جسم اوست. (همانجا، ۳۷ و ۳۸)

مرحوم نراقی در بارهٔ اقسام علم دراین حدیث نبوی آورده است: «جمیع علوم اگر چه مایة کمال روح و جمال نفس اند؛ لیکن در شرافت و تکمیل و وجوب تحصیل متفاوت؛ زیرا علوم بر دو قسم اند:

اول علم دنیا؛ و آن علومی است که معظم فایده آن برای دنیاست. مانند طب، هندسه، نجوم و از این علوم چندان«بهجت» و سعادتی در عالم عقبی حاصل نمی شود.

دوم علم آخرت؛ که ثمره اصلی آن تحصیل سعادت اُخرویه است و آن، سه علم است که آنها را «علم دین»می گویند. یکی علم الهی که به وسیله آن اصول و عقاید دین و احوال مبدأ و معاد شناخته می شود؛ و آن اشرف علوم و افضل آنهاست.

دیگری علم اخلاق که به وسیله آن راه تحصیل سعادت و آنچه که به وسیله آن، نفس نجات می یابد و یا به هلاکت می رسد، دانسته می شود و بعد از علم الهی، علمی از آن اشرف نیست.

سوم علم فقه که به وسیلة آن کیفیت عبادات و معاملات، حلال و حرام، آداب و احکام فهمیده می شود. تحصیل این سه علم واجب و لازم است.» (نراقی، ۱۰۷ و ۱۰۸).

بر هر طالب علم لازم است که ابتدا از صاحب شرع و دین، (به واسطه علم الهی) چراغ و رهبر جوید و عقل خود را از اثر او روانه سازد(بینش الهی و توحیدی یابد). آنگاه (به واسطه علم

---

۱ – در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) حضرت در ذکر لشکریان عقل و جهل، هفتاد و پنج لشکر عقل را و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل را به حاضرین معرفی فرمود(نک: کلینی،۱/ ۲۳ – ۲۶).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

اخلاق و سپس علم فقه) میان علم و عمل میانه روی را شعار خود کند؛ چراکه نهایت کمال و غایت سعادت برای هر شخصی در انصاف به عدالت و میانه روی آن است که در جمیع امور مختلفه میانه روی را شعار خود سازد. (همان، ۹۳ - ۹۵)

امام رضا(علیه السلام) از پدران خود به نقل از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت فرمود: «بر هر مسلمانی طلب علم واجب است، پس بطلید علم را از جایی که مظنّه آن را دارید و کسب کنید آن را از اهلش.تعلیم علم برای خدا حسنه است؛ و طلب آن عبادت است؛ و ذکر آن با یکدیگر، تسبیح پروردگار است؛ و عمل کردن به آن، جهاد در راه خداست؛ و یاد دادن آن به کسی که نمی داند، تصدّق است. رسانیدن به اهلش تقرّب به خداست؛ زیرا به وسیله آن دانسته می شود، مسائل حلال و حرام، و توسط آن روشن و ظاهر می شود راه بهشت. و آن، انیس است در وحشت؛ و مصاحب و رفیق است در تنهایی و غربت؛ و هم زبانی است در خلوت؛ و راهنماست در هر حالت؛ و سلاح است در مقابل دشمنان؛ و زینت است نزد دوستان.

به سبب علم، خدا مرتبه قومی را بلند می کند و ایشان را راهنمای مردم به سوی خیر می گرداند، تا مردم متابعت آثار ایشان را کنند و اقتدا به افعال و أعمالشان نمایند. در این صورت ملائکه رغبت می نمایند به دوستی و محبّت ایشان، و می گسترانند به ایشان بال های خود را؛ و هر خشك و تری برای ایشان طلب آمرزش می کنند، حتّی ماهیان دریا و حیوانات صحرا.

به وسیله علم، دل ها از جهل زنده می شود، دیده ها به بصیرت روشن می گردد، و بدن های ضعیف، قوی می شود. علم، بنده را می رساند به سر منزل اخبار و مجالس ابرار و درجات بلند و مراتب ارجمند در دنیا و آخرت. ثواب ذکر علم، معادل ثواب روزه داشتن است؛ و درس دادن آن مقابل عبادت شب هاست. اطاعت پروردگار و عبادت او به وسیله علم می شود و به سبب آن، صله ارحام به جا آورده می شود و شناخته می گردد حلال و حرام. علم پیشرو و امام است و عمل تابع آن. خدا الهام می کند علم را به اهل سعادت، و محروم می سازد از آن، ارباب شقاوت را. پس خوشا به حال کسی که خدا او را از حظ علم محروم نگرداند!»(مجلسی، ۱/ ۱۷۴).

علم، چون نفس آگاهی است، در آن اختلاف و دوگانگی معنا ندارد. خداوند جوری تنظیم فرموده که هیچ علمی، علم دیگری را نفی نمی کند؛ بعضی در خدمت بعضی هستند، بعضی ها خدمتگزار بعضی اند؛ بعضی فایده بعضی دیگرند. (جوادی آملی، ۱۷)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

از آنچه درباره علم بیان شد می توان نتیجه گرفت که علـم بـه حقـایقی همچـون وجـود ذات اقدس الهی و أحدیت او در همهٔ مراتب، انبیاء و معاد با نحوهٔ نگـرش و بیـنش انسـان و سـعادت و شقاوت او و حتی سعادت و شقاوت جوامع بشری مرتبط است.

اعتقاد و عمل به آن، ارتقاء هرچه بیشتر بیـنش و سـعادت و رفـاه دنیـوی و اخـروی را و عـدم پذیرش آن شقاوت را برای آدمی به دنبال دارد؛ لـیکن علـم بـه علـوم تجربـی در نهایـت در جهـت پاسخگویی به نیازهای مادی و رفع آنها، رفاه و راحتی حیات دنیوی را فراهم می کند و بـه فرمـایش نبی اکرم(صلی الله علیه و آله) فضل است.

اگر آن علم سبب ارتقاء نگرشی و درک بهتر علم آخرتی شود، ایـن فضـل الهـی انسـان را بـه تعالی و کمال می رساند؛ ولی چنانچه بُعد مَنیّت و یا حیوانی توسعه یابد، مُهلک خواهد بود.

برای مثال فعالیت های تحقیقاتی و تکنولوژی می توانـد بـا محـیط زیسـت، ایمنـی ، حـریم خصوصی دیگران و منافع متعارض اجتماعی همنوعان ارتباط پیدا کند و به جهت غـرور، منیّـت و منافع عالمان به یافته های آن پژوهش ها، کیفیت زندگی به مخاطره افتـد ومنشـأ خطـر و آسـیبهای مهلک و جبران ناپذیر گردد.

دراینجاست که مسئلهٔ بینش صحیح وإرتقاء آن و بـه تبـع مباحـث تـرویج اخـلاق اسـلامی درجامعه علمی – که می تواند الگو واُسوه دیگر جوامع باشد. – موضوعیت می یابد.

ملازمت عقل و علم وحیانی[1]

انسان از دو طبیعت و عنصر متفاوت برخوردار است که از آن به جان و تن و یا فطرت و غریزه تعبیر می شود. این عناصر دوگانه و متضاد متأثّر از الهامات تقـوایی و فجـوری در وجـود انسـانند: «**فالهمها فجورها وتقواها**» (الشمس، ۸). هر یك می کوشد تا قوای خود را بر انسان چیـره کند و زمام امور دیگر قوای موجود در انسان را در دست گیرد.

---

۱ مراد از علم وحیانی، آیات(وحی قرآنی) و روایات معصومین(علیهم السلام)(وحی بیانی)اسـت. در روایـاتی از امـام صـادق (علیـه السلام) آمده است: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم...و حدیث رسول الله قول خدای عزّ و جَل است(کلینی،۱/ ۵۳). در فرهنگ روایی علم اصیل و حقیقی علم وحیانی است که برخاسـته از افاضـله الهـی و مبـرّا از جهـل و خـبط است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

به نظر می رسد که با هبوط انسان و شرایط زیستی در زمین و غلبه و چیرگی قوای غریزی، انسان در نوعی گرایش طبیعی به سوی فجور قرار گرفته و برای رهایی آن نمی تواند تنها به عقل و قوای فطری و روحی خود تکیه کند. از اینرو نیازمند حمایت وتقویت از سوی امر دیگری است. امری که در پس هبوط انسان به عنوان عنصر هدایت الهی از آن یاد شده و ما تحت عنوان آموزه های وحیانی و میراث گرانبهای نبیّ اکرم (صلی الله علیه و آله) با آن آشنا هستیم:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمِیعاً فَإِمّا یأْتِینّکُمْ مِنّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» (البقره، ۳۸)

اگرچه عقل به عنوان ابزار علم و معرفت، اساس شخصیت انسان، راهنما، بینا کننده وکلید کار اوست و او را کامل می کند. هوش، فهم، حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند؛ لیکن به فرموده امام صادق (علیه السلام)چنانچه عقل انسان به نور خدایی مؤید باشد، دانشمند، متذکر، باهوش و فهمیده گردد و از اینرو می داند چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را می شناسد و اگر آنرا شناخت، روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش را بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون چنین کند، از دست رفته را جبران کرده و بر آینده مسلّط گردد و بداند در چه وصفی است و برای چه به اینجاست و از کجا آمده و به کجا می رود. (کلینی، ۲۹/۱).

اگر انسان تنها به عقل خویش اکتفاء کند و به آن قانع شود، محجوب شدن عقلش بسیار محتمل است . این ضعف معرفتی بشر و البته مایه امتحان اوست تا معلوم شود آیا به کشف عقلی خود دربارهٔ وجوب به عالمان حقیقی که همانا علم نبیّ مکرّم و خاندان معصوم ایشان است، تسلیم می شود یا نه.

کلام امام (علیه السلام) در خصوص منوّر گشتن عقل به نور الهی بیانگر ملازمت عقل و علم وحیانی است؛ زیرا توانایی و حیطهٔ شناسایی عقل محدود است و همیشه نمی توان به اتّکای آن عمل نمود.در مواردی که ارزش حقیقی افعال کاملاً مشخص نیست و تردیدهایی در آن وجود دارد، توسل به وحی ارزش حقیقی آن را روشن و تثبیت می کند.

از سویی دیگر چه بسا افرادی اندوخته های علمی خوبی از علوم تجربی تا فرا تجربی دارند؛ ولی از نشانه های عقلانیت دور هستند. آنان مصداق کسانی اندکه در عذاب دوزخ ندا سر می

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

دهند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقّل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم . «**... لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنّا فِي أَصْحَابِ السّعِيرِ**»(الملك، ۱۰)

همانگونه که امام علی (ع) فرموده اند: بسا دانشمندی که نادانیش او را از پا در آورد، در حالی که دانشش با اوست؛ امّا سودی به او نمی رساند: (سیدرضی، حکمت۱۰۷). (مقصود عالمی است که به دانش خویش عمل نکند و یا از آن صرفاً منافع دنیوی را طلب کند)

البته روایات بسیاری نیز بیانگر آن است که عقل با پردازش بر موضوعات علمی و ورزیدگی، نقش آفرینی می کند و حداقل عقل معاش یا ابزاری تقویت می گردد و بسا در بسیاری موارد نیز حقایق علمی، ایمان فرد را به عظمت آفریدگارش بیشتر نماید[۱].

در روایتی از امام موسی کاظم(علیه السلام) خطاب به هشام آمده است: «ای هشام، خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که عقل ملازم با علم است. سپس حضرت به آیه شریفه «**وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلّا الْعالِمُونَ**» (العنکبوت،۴۳) استناد می کنند.» (مجلسی، ۷۵/ ۲۹۸)

این انحصار بیان می دارد که شاخصهٔ اصلی عالِم متعقّل عبودیت و طاعت خدای تعالی است که به استناد روایات معصومین(علیهم السلام)[۲] حقیقت علم که همانا علم وحیانی است، در وجودشان رسوخ کرده و عملشان، مصدّق علمشان است.

بنابراین قرآن کریم و سنّت معصومین (علیهم السلام) و وجود مقدّس پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نه تنها به این معنا که حقیقت را منتقل می کنند؛ بلکه به آن معنا که خود حقیقتند، بالاترین سطح مرجعیت را دارند. مرجعیت آنها مبتنی بر سطوح عالی تر شناخت عقلانی و روحانی و تجارب متعالی است که نمی توان آن را به سطح عقل و تجربهٔ معمولی فرود آورد.

تقوای الهی

واژه تقوا از ریشهٔ «وقی» به معنای حفظ و صیانت از هر چیز زیانبار. (فیروز آبادی، ذیل وقی)

---

۱ – قال الصادق(علیه السلام) «كَثرَةُ النَّظَرِ فی العِلمِ یفتَحُ العَقلَ»(مجلسی، ۷۵/ ۱۶۰) «العلمُ یزیدُ العاقلَ عقلاً»(همانجا،۱۵۹).

۲ – از جمله روایات: عَن ابی عبدالله (علیه السلام) *فی قول الله عَزَّ و جَلَّ:* «إِنَّمَا یخْشَی اللّه مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قَالَ : یعْنِی بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ یصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَیسَ بِعَالِمٍ (مجلسی، ۷۵/ ۵۹).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

«وقایه» عبارت است از محافظت چیزی از هر چه به او زیان مـی رسـاند و تقـوا یعنـی نفـس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می رود.

تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می کشاند، به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند.(راغب اصفهانی، ذیل وقی) ایـن واژه در قـرآن کـریم بـه عنـوان یـك لفـظ مشترك معنوی ، در بر گیرنده بسیاری از مفاهیم کلیدی واخلاقـی اسـت. از جملـه مفـاهیم قرآنـی تقوا: تـرس از خـدا: «**یـا أَیهَـا النّـاسُ اتّقُـوا رَبّکُـمْ إِنّ زَلْزَلَـةَ السّـاعَةِ شَـیءٌ عَظِـیمٌ** » (الحـج،۱) ، موحّـد شـدن: «**وَ إِیـاکُمْ أَنِ اتّقُـوا اللّـهَ وَ إِنْ تَکْفُـرُوا فَـإِنّ لِلّـهِ مـا فِـی السّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیا حَمِیداً**» (النسـاء،۱۳۱)، عـدم سـرپیچی و نافرمـانی (از خداونـد): «**... وَ تَـزَوّدُوا فَـإِنّ خَیـرَ الـزّادِ التّقْـوی وَ اتّقُـونِ یـا أُولِـی الْأَلْبابِ** » (البقره،۱۹۷) ، طهارت قلب از گناه: «**وَ مَنْ یطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یخْـشَ اللّـهَ وَ یتّقْهِ فَأُولئِـکَ هُـمُ الْفـائِزُونَ**» (النـور، ۵۲) ، ایمـان: «**إِذْ جَعَـلَ الّـذِینَ کَفَـرُوا فِـی قُلُـوبِهِمُ الْحَمِیـةَ حَمِیـةَ الْجاهِلِیـةِ فَـأَنْزَلَ اللّـهُ سَـکِینَتَهُ عَلـی رَسُـولِهِ وَ عَلَـی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التّقْوی...**» (الفـتح،۲۶) ، اخـلاص: «**ذلِـکَ وَ مَـنْ یعَظِّـمْ شَعائِرَ اللّـهِ فَإِنّهـا مِـنْ تَقْـوَی الْقُلُـوبِ** » (الحـج/۳۲) ، تقیـه: « **لا یتّخِـذِ الْمُؤْمِنُـونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یفْعَلْ ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ إِلّا أَنْ تَتّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً**» (آل عمـران،۲۸)، پرسـتیدن: «**...أَنّـهُ لا إِلـهَ إِلّا أَنَـا فَـاتّقُونِ**» (النحل،۲) است (تفلیسی، دامغانی، طریحی، ذیل وقی).

درواقع هیچ فضیلتی نمی تواند جایگزین تقوا شود۱؛ زیرا کلید هر در بسـته و ذخیـرهٔ آخـرت است: «فَإِنَّ تَقْوَی اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِیرَةُ مَعَادٍ...» (خطبه، ۲۳۰)

به طور کلی صیانت از انحراف به دو صورت محقّق می گردد:

- دوری و پرهیز از محیط و اجتماع آلوده به انحرافات فکری و اخلاقی.

- ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، به گونه ای که فرد را از انحرافـات فکـری و اخلاقـی مصونیت بخشد و مانع آلودگی او به رذایل شود.

---

۱ - «اتّقوا لَا عِوضَ عَنهُ وَ لَا خَلَفَ فِیهِ» (تمیمی الآمدی، ۵۸۳۶)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

شهید مطهری(۲۰) تقوای نوع اول را که اگر چه موجب دوری انسان از لغزش می شود، تقوای ضعف می نامد؛ زیرا معمولاً همراه با انزواطلبی و محرومیت از کمالاتی است که جز در سایهٔ زندگی اجتماعی، انسان به آن نمی رسد.

در حقیقت انسان ضعف روحی و اخلاقی خود را با عقب نشینی از صحنه های اجتماعی و کناره گیری از زندگی جمعی جبران می کند و بعید است چنین تقوایی عاملی برای ارتقاء بینش صحیح شود. امّا در حالت دوم که تقوای حقیقی است و ایشان از آن تحت عنوان تقوای قوّت یاد می کند، فرد در سایهٔ آگاهی، معرفت و ممارست واجد قدرت مصونیت بخشی می شود و او را در برابر امیال نفسانی و لغزش ها حفظ می کند.

این حالت روحی و نفسانی به ملکهٔ تقوا تعبیر می شود. در حقیقت تقوا چیزی جز همین قدرت روحی و مصونیت اخلاقی- معنوی نیست. خوشا به حال کسی که تقوا را ملازم خویش گرداند: «طوبی لِمَن أشعَرَ التّقوَی قَلبَهُ» (تمیمی الآمدی، ۵۹۳۲)

بنابراین جایگاه اصلی و مرکز تقوای حقیقی دل انسانهاست. چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«... **أُولئِکَ الّذِینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ**» (الحجرات،۳)

آیهٔ شریفهٔ «**أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٍ خَیرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ**» (التوبه،۱۰۹)

در قالب استعاره بسیار ظریف و دقیق و در عین حال زیبا مفهوم تقوا را تبیین نموده است:

آیا کسی که اساس دین و روش زندگی خود را بر تقوای الهی و دستیابی به خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنیان دین و روش زندگی اش را بر لبه بی ثبات رودی نهاده است و با آن بنا در آتش دوزخ می افتد؟ و خداوند مردم ستمکار را به قرب خویش نمی رساند.

در این آیه شریفه تقوا به عنوان اسکلت و اساس و بنیان زندگی هر فرد در جهت رسیدن به بصیرت و بینش صحیح و به تعبیر دیگر تشخیص حق از باطل و رشد و توسعه ساحت های وجودی در زمینه های مختلف معرفی شده به گونه ای که نبود آن همه چیز را بهم می ریزد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

در عبارت «**أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيرٌ ...**»" کلمه" شفا" به معنای لبه هر چیز است، مثلا" شفا البئر" به معنای لب چاه است، و کلمه" جرف" به معنای آب روفته و آن محلی است که سیل زیر آن را شسته باشد، بطوری که بالای آن هر لحظه در شرف ریختن باشد. کلمه" هار نیز" اصلش" هائر" بوده و با قلب بدین صورت درآمده، و" انهار، ینهار، انهیارا" به معنی به آرامی افتاده است. پس اینکه فرمود:

"**عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ**" استعاره‌ای است تخییلی که حال منافقین[1] را تشبیه می‌کند به حال کسی که بنائی بسازد که اساس و بنیانش بر لب آب‌رفته‌ای باشد که هیچ اطمینانی بر ثبات و استواری آن نباشد، و در نتیجه خودش و بنایش در آن وادی فرو ریزد، و ته وادی، جهنم باشد، و او و بنایش در قعر جهنم بیفتد. بخلاف کسی که بنای خود را بر اساس پرهیز از خدا و امید بخشنودی او بنا کند.(طباطبایی، ۹/ ۵۳۲) اعمال مبتنی بر تقوا و رضای الهی اساسی محکم و استوار و ارزشی خدشه‌ناپذیردارند و رعایت تقوای الهی ملاك ارزشمندی آنهاست.

به تقریر دیگر نفس انسانی در ابتدای خلقت جز فعلیت جماد چیزی ندارد، سپس تدریجاً به فعلیت نبات می‌رسد، سپس به فعلیت مراتب حیوان از مراتب کرمها تا به مراتب بهیمیت و سبعیت می‌رسد، سپس به فعلیت شیطانیت، سپس به طور اجمال به فعلیت انسانیت می‌رسد، و آن مقام تمیز دادن او به خیر و شرّ عقلی به طور اجمال است که در اوّل مراتب بلوغ و تکلیف رخ می‌دهد. انسان در این مرحله دارای قوّه و استعداد سیر کردن بر تمام مراتب پائین و اتّصاف به آنهاست، و نیز قوّه سیر بر تمام مراتب بالا و اتّصاف به آنها را نیز دارا می‌باشد، پس اگر با چشم بصیرتش شرور و بدی‌ها را فهمید و از آن پرهیز کرد و به آنچه که قوّه شیطانی و سَبُعی و بَهیمی آن را اقتضاء کرده است برنگشت، بلکه از آن بر حذر بود و در مقام انسانیت ایستادگی کرد و تدریجا مراتب انسانیت را طی کرد، در این صورت خانه وجودش و زندگیش را بر مبنای پرهیز از لوازم سخط خدا که

---

۱ – منافقین کسانی اند که نیت و انگیزهٔ درونی شان الهی نیست ولی در ظاهر رفتار آنان مانند مؤمنین است. قرآن کریم از آنان به عنوان بدترین دشمنان حق یاد نموده و می فرماید: « **وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ** » (البقره،۲۰۴)

در اسلام ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، هر چند نیت یک امر باطنی است؛ لیکن اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر می شود بنابر این در حقیقت عمل شخص متقی و پرهیزگار با عمل آدم منافق مساوی نیست.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

مقتضای قوای مذکور است، پایه‌گذاری نموده؛ ولی اگر از مقام انسانیت منصرف شد و وسوسهٔ شیطان او را به سوی مقام قوای مذکور جذب کرد که نزدیکترین مقامات او به عالم سفلی است و در این مقام ایستاد که ضعیف‌ترین و سست ترین مراتب جهنّم است،.در این صورت خانه وجود و زندگی‌اش را بر سست‌ترین مقامات وجود بنا نهاده، که اگر منهدم شود به جهنّم سقوط می‌کند. (گنابادی، ۲۵۲).

آیه شریفه «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً**» (الانفال،۸) نیز به صراحت بیان می دارد که تقوای الهی موجب بهره‌مند شدن از بصیرتی ویژه برای شناخت حق و باطل از سوی خداوند و رفتار مطلوب می شود. فرقان و قدرت تشخیص حقّ از باطل، حکمت و بینشی خدادادی است که به اهل تقوا داده می‌شود.

فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل (طباطبایی، ۹/ ۷۱) و نکره آمدنش حکایت از آن دارد که بصیرتی که خدا به متقین عطا می‌کند، بصیرتی ویژه و غیر از عقل و فطرت و مانند آن است که به عموم انسانها عطا فرموده است. (هاشمی رفسنجانی، ۶/ ۳۴۵). همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا (یعنی تقوای عملی و تقوای فکری و عقلی) به دست می‌آید. گویا روح همچون آینه‌ای است که تقوا غبار را از آن می‌زداید و نور حقّ در آن منعکس می‌شود.

گفته اند: برترین تقوا که باعث بینش صحیح می شود، تقوای دل و خضوع آن در پیشگاه ذات اقدس خداوند است که از خضوع دل در برابر اوامر و نواهی شروع می شود و به آنجا ختم می شود که خدا را تقدیس کرده و بزرگ داشته، مقدس و بزرگ می شمارد: «**ذلِكَ وَ مَنْ يعَظِّمْ شَعائِرَ اللّهِ فَإِنّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ** »(الحج، ۳۲).

تقوای دیگر تقوای بدنی است؛ اگر فرد تقوای بدنی داشته باشد ولی تقوای دل نداشته باشد، نمی توان به سعادت و کمال او امید داشت.

مانند عابدی که سالیان دراز عبادت می کند و یك شبه به گناه کشیده شده و خسر الدنیا و الآخره می شود. چنین فردی در مرحله عمل، با تقوا و طهارت بوده و اگرچه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی نیز پرهیز نموده؛ امّا در حقیقت خود را بزرگ می دارد نه دستورهای الهی را (جوادی آملی، ۱۳۸۸ب).

أمیرالمؤمنین (علیه السلام)می فرمایند: کمترین میزان تقوا آن است که خویشتن را از خدا

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

نگاه داری هر چند اندک باشد و بین خود و خدا پرده ای قرار دهی هـر چنـد نـازک باشـد: « **اِتَّـقِ آللّهَ بَعْضَ التُّقَی وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَینَکَ وَبَـینَ آللّـهِ سِـتْراً وَإِنْ رَقَّ** » (سـید رضـی، حکمت ۲۴۲). این مضـمون در قـرآن کـریم نیـز آمـده اسـت: «**فَـاتّقُوا اللّـهَ مَـا اسْـتَطَعْتُمْ**» (التغابن، ۱۶) و حضرت بیشترین تقوا را به پیروی از قرآن کـریم تقـوایی مـی داننـد کـه شایسـته و سزاوار خدای تعالی باشد: «**یا أَیهَا الّذِینَ آمَنُوا اتّقُوا اللّهَ حَقّ تُقاتِهِ**» (آل عمران، ۱۰۲)

ابو بصیر یکی از شاگردان امام صادق(علیه السلام) معنای آیـه «**إتّقـوا اللـهَ حَـقَّ تُقاتِـه**» (آل عمران، ۱۰۲) را پرسید، حضرت فرمود: «یطاع فَلا یعصـی و یـذکَر فَـلا ینسـی و یشـکر فـلا یکفره»(مجلسی، ۶۷/ ۲۹۱). یعنی: خدا در بخش های عقیده، اخـلاق و اعمـال اطاعـت شـود و معصیت نشود. خدا در یاد بنده باشد و بنده وی را فراموش نکند و شکر خدا بجا آورده شود و کفران نعمت نشود. تقوای تن به همراه تقوای دل و قلب، آدمی را به چنین مقامی مـی رسـاند: «**یـا أَیُّهَـا الّذینَ آمَنُوا إِنْ تَتّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُـمْ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ** » (الانفال،۲۹)

این قدرت تمیز در همهٔ مراحل و ابعاد، از ثمرات درخت تقواست. بیـنش صـحیح پـر و بـال انسان صاعد است و او بدون این پر و بال توان صـعود نـدارد: «**إِلَیـهِ یصْعَدُ الْکَلِـمُ الطَّیـبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یرْفَعُه**»(فاطر، ۱۰).

پیوند ناگسستنی ایمان و تقوی

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) ملازمت تقـوا و ایمـان را اینگونـه یـادآور شـده است: «لا یقبل اللّه عزّ و جّل عملاً إلاّ بمعرفة وَ لا معرفة إلاّ بعمل فَمن عرف دلّتـه المَعـرفة علـی العمل وَ مَن لم یعمل فلا معرفة له. إنّما الایمان بعضه مِن بعضه» (مجلسی، ۱/ ۲۰۶).

در این حدیث توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

الف- خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی پـذیرد، زیـرا معرفـت روح عمـل اسـت. در حقیقت معرفت در متن تقوا نقش تعیین کننده ای دارد.

ب- اگر عالِم و عارف حق را بشناسد ولی به معرفت خود عمل نکند علم او اثر نداشـته و در حکم معدوم است و در صف جاهلان محشور است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

ج- اگر کسی عمل کند، معرفت او را به مراحل بالاتر عمل راهنمایی می کند، چون هر درجه ای از عمل مایه شکوفایی معرفت و دانش و شکوفایی دانش مایه تحقّق عمل خالص تر است؛ یعنی هر اندازه معرفت بیشتر باشد، عمل خالص تر است و هر اندازه عمل خالص تر باشد، عرفت شکوفاتر می گردد.

د- دلیل این پیوند آن است که« إنّما الإیمانُ بَعضُه مِن بَعض» درجات و مراتب و عناصر ایمان، ابعاد یك پیکر است. ایمان واقعیتی است که بخشی از آن در قلب جا دارد، بخشی در مرحله نفس ظهور می کند و قسمتی در اعضاء و جوارح نمود می یابد: «الإیمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وعَمَلٌ بِالاَرْکَانِ»(سیدرضی، حکمت ۲۲۷).

ایمان و تقوا از دیگرعوامل و ارکان مهم بینش صحیح هستند و خدای تعالی این دو رکن اساسی را سبب و مایه ریزش روزیهای آسمان معرفی می فرماید: «**وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ**»(الاعراف،۹۶).

همّت گماردن جامعه علمی بر إحیا وتحقق عوامل بینش صحیح به عنوان یک تکلیف، در پیشبرد رسالت و کارکردهای آن ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

نتایج مقاله

در عصر حاضر فرهنگ جهان علم بر روح علمی مبتنی بر بینش عقلانی انسان محور پیش می رود که پیامدی جز تنزّل فردیّت و تقویت خطر از خود بیگانگی ندارد.

هر چند جامعه علمی در راستای ویژگیهای اصلی خود یعنی تولید، انتقال و کاربرد دانش همواره در حرکت است؛ لیکن مهمتر از آن تربیت انسان مؤمن متعهّد وتعالی بُعد اخلاقی با فرهنگ اسلام است. این بستر با عنایت به شناخت و محاسبه نفس و دیگر عوامل بینش صحیح توحیدی میسّر است.

سلطه بُعد متعقّل نفس که فصل ممیّز انسان از دیگر مخلوقات است، بر جنبه غیر متعقّلش برای حفظ تعادل او، به واسطه ادراک توأم با سلامت فطرت، با تغذیه سالم روح یعنی علم تحقّق می یابد.« » (عبس/۲۴)

اگر همه علوم بشری با وجه اشتراک محوریت توحید و همواره مستفیض از آموزه های وحیانی فرا گرفته شود، در آن صورت وقتی جامعه علمی به مطالعه هستی می پردازد، همان لذّتی را

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

می برد که از خواندن آیات قرآن کریم می برد - چرا که هـر دو آیـه و نشـانه انـد- و حیـات دنیـوی مبتنی برایمان را مبدأ حرکت و سازنده حیات اخروی می داند.

قدر یقین تقوای الهی که به عنوان شالوده واساس زندگی انسانی در منابع دینـی همـواره بـرآن تآکید و تشویق می شود، به واسطه زدودن غبار انحرافات فکری و صـیقل روح آدمـی در رویـش و شکوفایی بینش صحیح، یک اصل و راهبرد عملی است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]

کتابشناسی

۱- قرآن کریم

۲- ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۹ق

۳- ارسطاطالیس، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه: سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران: دانشگاه تهران،۱۳۹۱

۴- باقری، خسرو، درآمدی بر فلسفهٔ تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،۱۳۸۷

۵- بی‌نا، طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، کمیته برنامه ریزی علمی،۱۳۷۹

۶- پارسانیا، حمید، دین، ایدئولوژی و علم، مجموعه مقالات سمینار دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی،۱۳۷۸

۷- تمیمی الآمدی، عبدالواحدبن محمد، غررالحکم و دررالکلم، قم: دارالکتاب الاسلامی،۱۴۱۰

۸- حرعاملی، محمدحسین، وسایل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶

۹- جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن: تفسیر موضوعی، تهران: انتشارات أسوه، ۱۳۸۸

۱۰- همو، مراحل اخلاق در قرآن کریم، جلد یازده، قم: اسراء، ۱۳۸۸

۱۱- جوادی آملی، محسن، آسیب شناسی وحدت حوزه و دانشگاه. مجله اطلاع رسانی معارف، شماره ۳۳، ۱۳۸۴

۱۲- دامغانی، حسین بن محمد، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، تصحیح کریم عزیزی نقش، تهران: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۱

۱۳- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمّد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: المکتبةالمرتضویه، ۱۳۶۲

۱۴- فیروز آبادی شیرازی، مجدالدین محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، مصر: مطبعة السعاده، ۱۳۷۱

۱۵- فلیسی، ابوالفضل جیش بن ابراهیم، وجوه قرآن، ترجمه مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰

۱۶- طباطبائی، سیدمحمد حسین، تفسیرالمیزان فی تفسیر القرآن. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴

۱۷- همو، نهایةالحکمه، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمة الله علیه)، ۱۳۷۸

۱۸- طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸

۱۹- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، تصحیح سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل البیت علیهم السلام، بی‌تا.

۲۰- گلمن، دانیل، هوش هیجانی، ترجمه نسرین پارسا، تهران: رشد، ۱۳۹۳

۲۱- گنابادی، سلطان علی شاه، سلطان محمدبن حیدر، بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت/لبنان: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸

۲۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوارالجامعه لدرر اخبار الأئمّةالاطهار، بیروت: دارلاحیاء و التراث العربی، ۱۴۰۳

۲۳- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴

۲۴- موسوی خمینی، روح الله، دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷

۲۵- نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳

۲۶- نصر، سیدحسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۰

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-25]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1396.11.21.5.2]